لمه از کرشمه جلال بی نیازی سفید رویان عرصه نورانی ایمان و عرفان را در دریای ادبار و شقاوت غوطه دهد **بیت** کر جانب عالمیان
برحمت نکرد نقش کنه از صفحه هستی ببرد و انکاه که بادیه بی نیازی کذرد صد خرمن طاعت بجوی کس نخرد و در کشف الاسرار
محتوی آورده که میشاید منعم علیه غیر مرضی باشد نزد خدای تعالی اکرچه در بحر نعمت مستغرق بود اما از کوهر رضا محروم ماند پس این امت را ام
شد تا نعمت الهی ستوده بار رضای پادشاهی طلبند تا اتمام نعمت و تکمیل آن کرده باشند کفته اند اکه بنده را منعم علیه طلبند همان
طلب انعام است مقصود آن خواهد بود که چنانچه ایشان را منعم ساختی و مخص کرم مهم ایشان را پرداختی مرا نیز محروم مکذار و وظایف
نعما و سابق الکا از من دریغ مدار مراد نعمت دنیا با نعمت آخرت است تا هر دو چون کثرت نعمت دنیوی در اغلب موجب سرکشی
و نافرمانی است اِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ و اشتغال بنعیم دنیوی سبب دور ماندگان از دولت مشاهده و لهذا
حضرت رسالت پناه در شب قرب کرامت نظر همت بر هیچ چیز از نعمتهای آخرت نمیکند که مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ پس راه
کر نعمت را بطلب سلامت از شایبه غضب ضلالت یعنی مرا نعمت از مشاهده ولی النعم محروم مساز و بدین حرمان و غفلت در ورطه
غضب و مهلکه ضلال میفکن از پس کسی که در اول بر صدر نازو نعیمش نشانند و در آخر مسند خاری چون سکان ش از آستانه عزت
برانند و در کشف الاسرار میکوید که خدایا ما را از آنها مکن که ایشان را بخود باز کذاشتی تا تیغ هجران خسته و بقید طرد و حرمان دل بسته شدند
نظم ز خود رایی تبه شد کار ما را خداوندا بخود مکذار ما را پیر طریقت فرماید که چه بار کشد رسن پیوسته اچه کار آید از بنده نا بایسته
امروز راه راست کذاشته طریق دیگر راست پنداشته فردا درخت نا امیدی برآمده و قاصد پیمانی بدر آید نامه بیزاری در دست
و تیغ منع و مهجوری در شست ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا **بیت** خواجه پندارد که دارد
حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست **وصل** غیر کلمه مخالفت چنانچه مثل کلمه مشابهت کویی هَٰذَا غَيْرُ ذَٰلِكَ این نه آنست و
وَهَٰذَا مِثْلُ ذَٰلِكَ این نه آنست یا مانند آنست و غیر را در اصل از مغایره و تغییر کرفته اند و آن در ذات باشد چنانچه کویی
غیرت غلامی وقت که او را بدیکری بدل کنی قَالَ اللَّهُ وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ و در وصف بود چون غیرت داری هرکاه که
او را هیاتی بهیاتی کردانی پس غیر المغضوب یا بدلست یا صفت اکر بدل کیرند و آن مذهب ابو علیست معنی چنین باشد که منعم
کسانی اند که سالم مانده اند از غضب و بدین تقدیر غیر از مغایره باشد بحسب صفت ذات معا و تقدیر کلام چنین بود که اهدنا صراط غیر
المغضوب علیهم اکر صفت دارند آن قول سیبویه است مفهوم آیه آن بود که منعم علیهم غیر المغضوب علیهم اند یعنی جمع کرده اند
میان نعمت مطلقه که ایمان است و میان سلامت از غضب و این مغایره باشد بحسب صفت مخصص منعم علیهم باشد
جدا اکر رَحْمَتِي وَسِعَتْ عَلَىٰ غَضَبِي و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ دلالت دارد بر شمول نعمت مر مؤمن و کافر را و سک شدنیت
کر کفار مغضوب علیهم اند پس مطلوب صراط جمیع منعم علیهم باشد غیر کفار و تقدیر اکه کفار را منعم علیه دانند چنانچه مذهب
جماعتیست در فیر آورده که غیر بر سه وجه آید بمعنی مغایره و پارسی او جز باشد قال تعالی لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ و بمعنی لا پارسی
او نی بود فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ و بمعنی الا و پارسیش مکر باشد قال تعالی فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ و اینجا نشاید

که

که بمعنی نشاید مغایره و نفی وقتی که مجرور خوانند و استثنا بر تقدیر نصب و آن در قرات مشهور التلاوه تنیامده و اکر غیر بحکم نصب موقوف
واقع تواند شد اما مباحث نحویه است در تفسیر چندان مدخلی ندارد صاحب کشف الاسرار کوید غیر تفسیر الذین است یعنی
نیکوان که جز مغضوب و جز ضالین جز این داعی در آیه سابق پرده از لیا و دوستان حضرت خدا تمنی کرده و بعد از آن از سیرت
کار دشمنان و ستمکاران بارکاه احدیه تبرا کند تا بحکم الَّذِينَ هُوَ التَّوَلِّي وَالتَّبَرِّي سلوک و در راه شریعت بصفت استقامت
آراسته باشد و از انحراف و میل را بتهاج منهاج حقیقت محفوظ و مصون کشته که هیچ کاری بمقام استقامت بر سد باعتبار
بیت استقامت جوی کاین آمد صراط مستقیم در تفسیر خواجه پارسا قدس سره معنی آیه بر ینوجه آورده که خدایا جهودان برای
موسی بر رضای موسی موقوف مانده اند و ترسایان در بلای عیسی و هوای عیسی و را معبود خوانده اند بر بهانه رضای پس از خشم
تو ما سزاوار کشته و ایشان نشانه هوای اهبران کمراه و نکونسار شده ما آن میخواهیم که از پسندیده سیرتهای ناستوده ایشان تبرا
میکنیم و بواسطه دشمنی با دشمنان و فای دوستی پیدا کنیم ای درویش دشمن دشمن دوست مخلص است و دوست دشمن دشمن
خالص جز با دوستان و آمیزی باید که از دشمنان بکریزی لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ **بیت** راست کن
اخوات را با راستان رو متاب و سرمکش زان راستان هم تراز و ار تراز و کاست کرد هم تراز و را تراز و راست کرد
هر که با ناراست او هم سنک شد در کمی افتاد و عقلش دنک شد وَأَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ باش خاک بر دلداری عیاران باش
بر سر اغیار چون شمشیر باش هین مکن روباه بازی شیر باش **وصل** غضب حرکتی بود نفس را که مبدا از روی انتقام بود
و این حرکت چون بعنف اتفاق افتد آتش خشم افروخته شود و در دل بشابه که خون در غلیان آید و دماغ و شریانات از دخانی
مظلم ممتلی کردد و عقل نورانی که کار فرمایی وجود است بدان و تیره محجوب شده افعال و روی بضعف کند و حکما کفته اند بنیه انسان
در وقت خشم چون تنوری باشد مملو بحریق آتش لهب و دخان بر جهی که از ان جز شعله و فریاد آتش غلبه اشتعال و التهاب چیزی
معلوم نشود و مضمون حدیث إِنَّ الْغَضَبَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ خُلِقَ مِنَ النَّارِ و قول اینطایفه حجتست قاطع در بر آن
بیت خشم و کین وصف سباع است و ددان خشم و کین مست زا وصاف و دان هر عوان کو معدن این خشم کشت وصف آتش
از سبع هم در کذشت در حدیث دیکر آمده که بپرهیزید از غضب که آن جمره ایست افروخته شده در دل آدمی نمی بینید انتفاخ
اوداج خشمناک را یعنی مستورم رکهای کردن او و آن از کثرت دود آتش دل یعنی بخار سوزان دم قلبست و توجه آن بظاهر بدن
و نمی نکرید سرخیهای چشم خشمکین را و آن اثر حرارت دل است و شعله زبانه آتش و پس غضب مطلع اهل دانش غلیان دم قلب
و هیجان اوست در وقت اراده انتقام و کینه کشیدن و این انفعال است بغایت مکروه و تنزیه حضرت واجب الوجود تقدست
صفاته از آن واجبست و چون حق سبحانه صفت غضب را بر خود اسناد فرموده کما قال وَغَضِبَ اللَّهُ و اینجا میفرماید غَيْرِ
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ پس غضب را بر وجهی میباید کرد اسناد آن بحضرت عزت صحیح باشد بعضی از علما مطلقا در بیان این نوع صفات
شروع نمایند و بظاهر آن ایمان آورده و بتفتیش بواطن آنها مکنند چنانچه در طوالع آورده که غضب و رضا و رحمت و محبت صفاتیست

Copyright © King Saud University